

از نقطه نظر رونق و اعتلای فعالیت‌های سیاسی، یکی دو سال نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی، یکی از دوره‌های استثنایی و شاخص تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود. تلاطم و تنش برآمده از توسعه دامنه‌های جنگ اول بین‌المللی به ایران، یعنی تداوم حضور نیروهای بیگانه در بخش‌های وسیعی از کشور حتی مدت‌ها بعد از پایان رسمی جنگ و همچنین آشوب‌های داخلی ناشی از این مداخلات مانند ماجرای جنگل در گیلان و طغیان سمکو در آذربایجان، فروکش کرده بود و ایران بعد از پشت سر گذاشتن دوره‌ای از تحولات سهمناک، عرصه‌ای در پیش روی داشت برای بازسازی لطمات وارده و از سرگیری رشته‌ای از اصلاحات که از مراحل نخست انقلاب مشروطه بنا به پیش‌آمدهای گوناگون، تحقق و اجرای آن‌ها معوق مانده بود. بار اصلی این تلاش و تکاپو را طیف وسیع و متنوعی از رجال و گروه‌های سیاسی برعهده داشتند که از طریق دسته‌بندی‌های پارلمانی، تشکیل مجامع مختلف و انتشار جراید و روزنامه‌ها پا به میدان نهاده بودند؛ نیروهایی که در ادوار پیشین مجلس شورای ملی در سال‌های قبل از جنگ عمدتاً به صورت دو جناح اصلی دموکرات و اعتدالی قابل‌تقسیم و شناسایی بودند ولی اینک به صورت مجموعه رنگارنگی از گروه‌های مختلف فعال شده بودند؛ از انواع تشکل‌های دموکرات مانند دموکرات مستقل و دموکرات زره‌پوش گرفته تا طیف متنوعی از گروه‌های سوسیالیست مانند دموکرات سوسیالیست و سوسیالیست اونیفه و قس علی‌هذا.^۱

همان‌گونه که اشاره شد این دوره از لحاظ رونق و اعتلای فعالیت‌های سیاسی و به‌ویژه تعدد و تکثر احزاب و گروه‌های مختلف، یکی از دوره‌های استثنایی تاریخ معاصر ایران است ولی در عین حال از نقطه نظر وجود نوعی گسست و فاصله میان برنامه‌های سیاسی این احزاب و گروه‌ها با مسائل مبرم و مطرح جامعه که در نهایت به بی‌اعتباری "سیاست" و داوری عمومی از آن به عنوان یک عمل ناپسند و مذموم نیز منجر شد یک دوره استثنایی به شمار می‌آید. هیچ یک از ادوار تاریخ معاصر ایران را نمی‌توان سراغ کرد که در خلال آن همچون سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی از سیاست به‌طور کلی و از ارکان اصلی آن چون پارلمان‌تاریسم و تحزب به‌طور اخص، چنین تصویر منفی و موهنی ارائه شده باشد. تشریح جوانبی چند از این پدیده، که شناسایی آن از لحاظ فهم زمینه‌های سیاسی و اجتماعی شکل‌گیری استبداد رضاشاهی در مراحل بعدی حائز اهمیت می‌باشد، موضوع اصلی این بررسی را تشکیل می‌دهد.

در اواخر فروردین ۱۳۰۲، همزمان با پایان گرفتن دوره چهارم مجلس شورای ملی و شروع انتخابات دوره بعدی که تمامی نیروهای سیاسی کشور را به تلاش و تکیا و ادانت، روزنامه‌ناهیید با انتشار مجدد قطعه شعری از ادیب‌الممالک قزاقی در توصیف دوره سوم مجلس شورا - "مجلس شورای ملی جنگلی شد کاندرا آن / روبه‌ان آزاد و خرگوشان رها، خرسان یله" - در مقام ارائه تصویری از فضای سیاسی تهران برآمد که در آن " ... هیچ کار و شغلی بهتر از وکالت ... " نبود. به نوشته‌ناهیید در این شهر هیچ کس در پی کسب و کاری نبود، الا وکالت؛ " ... اگر ملا بوده دیگر ملایی نمی‌کند و می‌خواهد وکیل شود، اگر وزیر بوده یا حاکم بوده، حتی رئیس‌الوزرا بوده باز هم دلش می‌خواهد وکیل شود... " چرا که وکالت یکی از پردرآمدترین مشاغل موجود بود؛ " ... وکیل یک اعتبارنامه می‌گذراند، پول می‌گیرد؛ یک شهریه می‌گذراند، پول می‌گیرد؛ یک حاکم می‌فرستد، پول می‌گیرد؛ کابینه می‌اندازد، پول می‌گیرد؛ کابینه می‌آورد، پول می‌گیرد ... " راه وکالت - "یک همچو شغل به این بر قیمتی" - نیز هموار بود و به سرمایه‌گذاری قابل توجهی نیساز نداشت؛ توصیه عملی‌ناهیید به متقاضی یک چنین شغلی آن بود که " ... یک خانه بزرگی دو سه ماهه اجاره کن. چند دست فرش و چراغ هم از بازار کرایه بگیر و به سید محمدتقی نقاش هم ... یک تابلو بزرگ سفارش بده ... " و عنوان عامه‌پسندی نیز انتخاب کن. " ... چند سیم برق هم بکش، یک کارت دعوت هم طبع کن برای یک شب معینی که به مبارکی جمعیت افتتاح می‌شود، مردم را در آن جا دعوت کن و دیگر کارت نباشد ... " ۲

در پی تشکیل چنین احزاب و مجامعی، مبارزات سیاسی آن‌ها، مثلاً برای کسب آراء انتخاباتی نیز وضعیتی می‌یافت به قرار ذیل: این که " ... دو ساعت بعد از ظهر روز پانزدهم شلیک جنگ در

تمام شهر شروع شد و پنج نقطه مهم مورد تهاجم واقع گردید... کوچه و برزن طهران از صداهای جداگانه جرنگ جرنگ نقره و خشاخش اسکناس... [پر شده]... و دود سماوزها و اجاق‌های پلو هوا را تاریک کرده... " است.^۵

روزنامه ناهید معروف‌ترین روزنامه طنزپرداز عصر خود محسوب می‌شد و تصویری که از فضای سیاسی ایران ارائه داد نیز تصویری کاملاً طنزآمیز بود. ولی نکته مهم آن است که بسیاری از دیگر جراید وقت نیز که در نوع خود بسیار هم جدی بودند از وضعیت سیاسی ایران در آن دوره برداشت چندان متفاوتی نداشتند. برای آن‌ها نیز کل فعالیت‌های حزبی و سیاسی جاری جز مجموعه‌ای از تحرکات سیاست‌بازان بی‌اعتقاد چیز دیگری نبود. میرجعفر پیشه‌وری در رشته مقالاتی که در بهار ۱۳۰۱ در روزنامه حقیقت ارگان اتحادیه عمومی کارگران ایران منتشر کرد، در انتقاد از وضعیت سیاسی کشور، ضمن توضیح زمینه‌های شکل‌گیری احزاب در طول تاریخ و رویارویی اجتناب‌ناپذیر آن‌ها به عنوان بخشی از مبارزات طبقاتی، نمونه‌هایی از اشکال متعارف و معمول این‌گونه حرکات حزبی را نیز تشریح کرد؛ این که هر صنف و طبقه‌ای به ناچار مرام و مسلک خود را پیش می‌برد " ... مثلاً اگر بورژوازی کوچک در مملکت زیاد تضییق می‌شود و مانع به ترقی اوضاع اقتصادی ایشان زیاد است و حاکمیت در دست ملاک و [تحت] نفوذ آن‌ها است، قطعاً فرقی دموکراسی جدی‌ترین و مهم‌ترین احزاب آن‌جا محسوب می‌شود... یا [اگر] کارگر و بزرگ‌تر زیاده تضییق می‌شود و صنف کارگر در جامعه اهمیت دارد بالطبع مسلک سوسیالیسم و احزاب کارگری مهم‌ترین تشکیلات سیاسی آن محل است..."^۶



پرسش اصلی پیشه‌وری بعد از طرح این مقدمات آن بود که آیا "...حقیقتاً احزاب ایران دارای مفهوم حزب سیاسی می‌باشند؟ آیا مرام و مسلک که اعضاء و عناصر فرقه را به خود مربوط می‌کند موافق احتیاجات صنف خود معین شده است... آیا این همه دموکرات‌های گوناگون، سوسیالیست‌های رنگارنگ در حقیقت احزاب سیاسی هستند..."^۷

وی که در جستجوی پاسخی بدین پرسش، مرانامه‌های این احزاب و گروه‌های مختلف را مورد ارزیابی قرار داده بود، به تشابه حیرت‌آوری اشاره داشت که در تمامی آن‌ها ملاحظه می‌شد: "...در مواد همه مرانامه‌ها با الفاظ مختلف قید شده است که سلطه و اختیار مملکت باید در دست مجلس شورای ملی باشد... آزادی کلام، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و جمعیت‌ها... تعلیمات عمومی مجانی و اجباری،... انتخابات از روی اساس مساوی، مستقیم، متناسب و مخفی... باشد. این مشابهت موضوعی در نظامنامه‌های این احزاب و فرقه نیز مشاهده می‌شد؛ اکثر آن‌ها"... حاوی کمیته مرکزی، محلی، ایالتی، ولایتی، حوزه، عضو، حق عضویت، دیسپلین و غیره... بودند.^۸

اینک برای حقیقت این پرسش مطرح بود که در درجه اول با توجه به چنین اتفاق نظر فراگیر و بی‌نظیری در اصول، تعدد و کثرت این همه حزب و گروه را چگونه می‌شد توجیه کرد و ثانیاً این که نظر به یک چنین اشتراک نظری در اصول چگونه بود هنگامی که مثلاً دولت‌های وقت برای تحدید اختیارات مجلس یا جلوگیری از آزادی بیان، یعنی نصوص صریح این مرانامه‌ها اقدام می‌کردند..." هیچ از طرف لیبران و رؤسای فرقه‌ها و احزاب مصنوعی گوناگون اقداماتی..." صورت نمی‌گرفت؟^۹

برای پیشه‌وری کاملاً آشکار بود که بسیاری از این احزاب و گروه‌ها "دارای مسلک و عقیده" نبودند..." این همه احزاب و فرقه حقیقتاً حزب و فرقه نیستند. این لیدرها عقیده و مسلک سیاسی ندارند..." و این احزاب نیز در اثر "...احتیاجات مردم تولید نشده‌اند..." و نتیجه‌ای هم که از این موضوع گرفت، نتیجه‌ای بود کاملاً مشابه نتیجه روزنامه ناهید؛ این که احزاب و فرقه مورد بحث فقط "...برای استفاده اشخاصند... برای اشغال کرسی و کالت و مسند وزارت... برای طرفداری از فلان والی و فلان دزدی که در ولایات مشغول چاپیدن رعیت بیچاره است، تشکیل شده است..."^{۱۰}

پیشه‌وری و روزنامه حقیقت او در منتهی‌الیه چپ صف‌آرایی نیروهای سیاسی وقت قرار داشتند و چنین ارزیابی بدبینانه‌ای از وضعیت حاکم نیز می‌توانست به عنوان بخشی از یک دیدگاه رادیکال و انقلابی تلقی گردد و خیلی هم معرف افکار عمومی تلقی نشود ولی جدیت امر در آن بود که در آن‌سوی صف، نیروهای راست‌گرای ایران آن روز نیز نظر مشابهی داشتند؛ علی‌دشتی در یکی از سرمقاله‌های شفق سرخ، در عین تأکید بر قانون اساسی و منزلت احزاب در نظام مشروطه،

دگردیسی ناهنجار این پدیده را نیز در محیط سیاسی ایران نادیده نمی‌گرفت. به نوشته او... حزب که برای مملکت مشروطه مانند پارلمان و جریده جزء ارکان مهمه و از عوامل مؤثره به‌شمار می‌رود، در محیط ما مغازه کسب معیشت و وسیله ارتزاق و بازیچه مطامع افراد گردیده است...»^{۱۱}

دستی نیز همانند پیشه‌وری بر تشابه مرامی این گروه‌ها و احزاب از یک‌سو و عملکرد متغایر آن‌ها از سوی دیگر تأکید داشت و می‌پرسید که آیا همه این... احزاب و این همه جمعیت‌ها که به اسامی مختلف و مرامنامه‌های متحدالشکل در محیط سیاسی تهران دیده می‌شود... مرکز فکر و عقیده و آشیانه ایمان و آراء سیاسی است؟ اگر این‌طور است پس چرا... این قریادهای مختلفه را بلند کرده است... چرا توحید مساعی نمی‌نمایند...؟»^{۱۲}

در این دوره به محض پیش آمد هر نشانه‌ای از تنش و بحران در عرصه سیاست، بدبینی نهفته نسبت به هر نوع تحرک حزبی و سیاسی نیز خود را نشان می‌داد؛ اندک زمانی بعد از انتقاد اقلیت مجلس از رضاخان سردار سپه، وزیر جنگ کابینه قوام‌السلطنه در مهرماه ۱۳۰۱ که به کناره‌گیری کوتاه مدت وی از مسند وزارت منجر شد روزنامه قانون، در ابراز تنفر از تهران و سیاسیونش، با مخاطب قرار دادن... ملت حقیقی ایالات و ولایات که از حدوث خیر استعفای وزیر جنگ متوحش... شده بودند، "... به شما ای تجار بی‌نوا، به شما ای زارعین بی‌حامي، به شما ای کسبه بدبخت که هنوز هم الفاظ مغلق و نامفهوم آزادی، حریت، خیانت، خدمت، بحران، سقوط، تشکیل کابینه، پارلمان، حزب، لیدر، کنفرانس، میتینگ، گرو، اجتماع، کمیته، سوسیالیست، دموکرات، اونیفه،



کمونیسم و امثال این ملعبه‌های شیادان و حقه‌بازان تهران را ... "نفهمیده بودند، از "شیادهایی" سخن به میان آورد که ... روزی انقلابی، اعتدالی، دموکرات، تشکیلی و ضد تشکیلی، طرفدار قرارداد و ضد قرارداد، هوادار کودتا و مخالف کودتا ... می‌شوند و "زندگی شیادانه‌ای" که اصولاً از طریق ... بحران‌ها و سقوط کابینه‌ها و آوردن رئیس‌الوزراها تأمین می‌شود ..."^{۱۳}

در این میان حتی چهره‌های مبرزی چون ملک‌الشعراء بهار که خود در آن دوره از صحنه گردان‌های اصلی این عرصه نیز محسوب می‌شد، در این سوءظن و بدبینی شریک بود و "سیاست‌بافی و مداخله در پلتیک [را] مثل قماربازی و اعتیاد به الکحل، یک عادت و سودای خامی ... توصیف کرد.^{۱۴} بهار در ادامه این بحث ضمن ارائه شرحی از ویژگی‌های حیات سیاسی در کشورهای متعارف و صالح که در آن‌ها به زعم وی "حیات سیاسی مختص به عوامل مخصوصه سیاست است، باقی مردم بی تحصیل رزق ... از طرق مشروع دیگر هستند ...". [تأکید از نگارنده] - خاطر نشان ساخت که در این‌گونه کشورها "در عین آن که وزراء و لیدرهای پارلمانی و سه چهار روزنامه سیاسی سرگرم امور پلیتیکی و شاید هم زدوخورد و مدافعه هستند، اهالی مملکت و همه مردم حتی افراد منتسب به احزاب مشغول کار خود و تعیشت شخصی هستند و کاری به کار سیاست ندارند ... حال آن که "در مملکت ایران با این که درس سیاست کمتر خوانده‌اند و عمر نسل سیاسی معاصر هم خیلی کم است، این همه سیاست‌باف در حاشیه خیابان‌ها و دورمیزها و صحن مهمانخانه‌ها به وجود آمده است ..."^{۱۵}

ملک‌الشعراء بهار در اوایل بهمن ۱۳۰۱، یعنی اندک زمانی بعد از مباحث تندی که در مجلس و عرصه سیاست ایران در باب اعطای امتیاز نفت شمال به آمریکایی‌ها صورت گرفت، در مقاله‌ای تحت عنوان "دوست نمی‌دارم" که فهرستی از دوست‌نداشته‌های وی را شامل می‌شد بخشی را نیز به حزب و سیاست اختصاص داد. وی دیگر بیش از این میلی به سیاست نداشت زیرا "حزب‌سازی، فرقه‌بازی، رفتن در اجتماعات و دخول در هنگامه‌های ملی که یک روزی قلوب ساده را به خوبی می‌ربود به واسطه بی‌حقیقتی و بی‌وفایی‌ها و دبسیه‌ها و تفتین و ضربت‌هایی اخلاقی که بر اجتماعات ملی وارد آمد نه تنها من، بلکه تمام اشخاص بافکر صاحب عقیده را رمانتیده است، بنابراین این را هم دوست نمی‌دارم."^{۱۶}

در این دوره، همان‌گونه که ملاحظه شد این فقط ملک‌الشعراء و طبع شاعرانه او نبود که "این را هم دوست نمی‌داشت"، بسیاری از دیگر رجال و نیروهای سیاسی کشور نیز به "سیاست" و صورت خاصی که در ایران آن روزگار به خود گرفته بود میلی نداشتند و راه رستگاری را در حوزه‌های دیگر جستجو کردند.^{۱۷}

البته هیچ‌یک از این رجال و نیروهای سیاسی در باب مشخصات و ویژگی‌های این راه رستگاری با هم اتفاق‌نظر نداشتند؛ گروهی خواهان بسط معارف بودند و توسعه آموزش عمومی، گروهی دیگر نیز در تدارک یک "انقلاب اخلاقی" و جمعی نیز توسعه اقتصادی را پیش شرط هرگونه تغییر و دگرگونی اجتماعی تلقی می‌کردند، ولی با این حال و به رغم چنین اختلاف‌نظرهایی تقریباً جملگی در یک زمینه با هم اتفاق‌نظر داشتند؛ در این که فراهم آوردن زمینه چنین دگرگونی و تغییری را باید در حوزه‌ای ورای راه و روال سیاسی وقت جستجو کرد. سیاست به معنایی که با تشکیل احزاب و تأسیس پارلمان از پیروزی انقلاب مشروطه تا آن زمان، در کشور رواج یافت، اعتبار خود را از دست داده بود.

بسیاری از این نیروها و رجال سیاسی با آن که اصولاً به لزوم قانون اساسی و مشروطیت اعتقاد داشتند و از مضار نهفته در استبداد نیز آگاه بوده و حتی تعدادی از آن‌ها در خلال شکل‌گیری استبداد پهلوی نیز حتی‌الامکان در مقابل آن ایستادگی کردند، ولی برای کارآیی مجدد شکل دادن به مشروطه که تحزب سیاسی بود و حفظ آزادی که لازمه بالندگی تحزب محسوب می‌شد اقدامی نکردند. بسیاری از ایرادها و انتقاداتی که نسبت به وضعیت سیاسی وقت می‌شد به جا و صحیح بود؛ اصول و قواعد مندرج در مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب، یکی از دیگری بهتر ولی ماحصل هیچ در عرصه عمل سیاسی نیز تعداد عناصر هوجوی و بی‌اعتقاد کم نبود. ولی تا آنجایی که در ادبیات سیاسی این دوره ملاحظه می‌شود بسیاری از حرکت‌های سیاسی وقت به‌رغم اشارات گاه‌به‌گاه به لزوم پاسداری از قانون اساسی و جلوگیری از اعاده استبداد، هیچ‌یک برای شناسایی علل و عوامل کاستی‌های غیرقابل انکاری که حیات حزبی و سیاسی کشور را فراگرفته بود، اقدام قابل توجهی صورت ندادند.

مکتب سوسیالیستی حقیقت که با صراحت تمام "حفظ آزادی" را از جمله وظایف ملت تلقی می‌کرد و در مقایسه با دیگر حرکت‌های سیاسی وقت، دفاع از قانون اساسی را نه یک تاکتیک مقطعی که یک وظیفه اساسی می‌دانست نیز در راهکارهایی که توصیه می‌کرد صرفاً پاره‌ای ملاحظات کلی را در نظر داشت؛ این که تضارب آزادانه آراء و تداوم مبارزات سیاسی اقشار و طبقات اجتماعی، لاجرم صیقلی‌بخش زنگار موجود خواهد شد و با گام نهادن توده‌ها به عرصه مبارزه - این که "هرکس پیرو فکر و عقیده مستقل خود شده و به طبقه خود خدمت نماید..."^{۱۸} - این مسائل نیز از میان برخواهد خواست؛^{۱۹} ملاحظاتی که بیشتر مبین نوعی ایمان و اعتقاد به مسیر اجتناب‌ناپذیر تاریخ در جهت ترقی و تعالی بود تا متضمن شناسایی دقیق عوارض موجود و راه درمان آن‌ها.

در واقع در این میان - تاجایی که ملاحظه شده است - تنها نقدی که به یک ارزیابی صحیح از یکی از علل اصلی ناکامی احزاب و گروه‌های آن دوره نزدیک شد روزنامه شفق سرخ بود که در انتقاد از این وضعیت خاطر نشان ساخت: "...به جای این که احتیاجات میرم و نواقص محسوسه جامعه را در نظر گرفته و وسائل فوری و نزدیک به عمل و قابل اجرا را در مقابل آن وضع، و مواد مرامنامه خود قرار دهند فکر می‌کنند که چه موادی خیالی‌تر و قشنگ‌تر و از لحاظ ذوق و سلیقه عمومی... بیشتر جالب توجه و به تعبیر روشن‌تر جنبه دماغوژی و عوام‌فریبی آن‌ها زیاده‌تر است، آن‌ها را جمع نموده، نامش را مرامنامه می‌گذارند..."^{۲۰}

شفق سرخ در ادامه این بحث و توضیح بیشتر ناتوانی احزاب و گروه‌های سیاسی آن دوره در ایجاد یک پیوند سیاسی میان مرام و مسلک متبوع خود و مسائل مبتلا به جامعه، موضوع راه‌آهن را مورد اشاره قرار می‌دهد که در آن روزگار احداثش از نقطه نظر آمال ملی، اهمیتی داشت همانند ملی کردن صنعت نفت در ادوار بعدی. وی ضمن اشاره به اهمیت این بحث و این که تمامی نیروهای سیاسی کشور "...غالباً میل دارند ایران خط آهنی داشته باشد..." به درستی خاطر نشان ساخت که "...هیچ کدام این‌ها یک نقشه نزدیک به عمل ندارند، سهل است اگر یک کابینه بخواهد نقشه راه‌آهن بکشد ولی با لیدرهای آن حزب دوستی و صمیمیت نداشته باشد، یعنی از بعضی از مقاصد نامشروع آن‌ها را انجام نداده باشد، آن حزب بر ضد آن کابینه خواهد شد [و به] علاوه نقشه راه‌آهن را وسیله مخالفت با دولت قرار می‌دهند..."^{۲۱}

در آن دوره، یعنی در پی فروکش التهابات ناشی از عوارض خارجی و داخلی جنگ اول جهانی توسعه یافتن مباحثی از این دست، یعنی شناسایی و نقد کاستی‌هایی که در نظام مشروطه پیش آمده بود می‌توانست زمینه‌ساز دور جدیدی از فعالیت‌های سیاسی در ایران گشته، اصلاحات میرم اجتماعی و اقتصادی کشور را نیز بر یک مبنای استوار قانونی سامان بخشد ولی بنایه دلایلی چند، که یأس و سرخوردگی از "سیاست" در زمره یکی از مهم‌ترین و ناشناخته‌ترین علل آن بود، بر تعطیل این حوزه و احاله کار به یک "دست توانا" - با تمام پی‌آمدهای ناگوار آن که هنوز هم دامنگیر جامعه ایران است - تصمیم گرفته شد.

ناتوانی احزاب در تطبیق مرام و مسلک کلی خود با جزء به جزء مسائل و مشکلات کشور در آن روزگار، که لاجرم چنین مرامنامه‌هایی را جنبه‌ای انتزاعی و تزئینی بخشید، وضع را به جایی رساند که سیاست به "شیادی و دغل کاری" توصیف شد و اهل سیاست نیز به "هوچی‌ها و سیاست‌باфан" تشبیه گشتند.

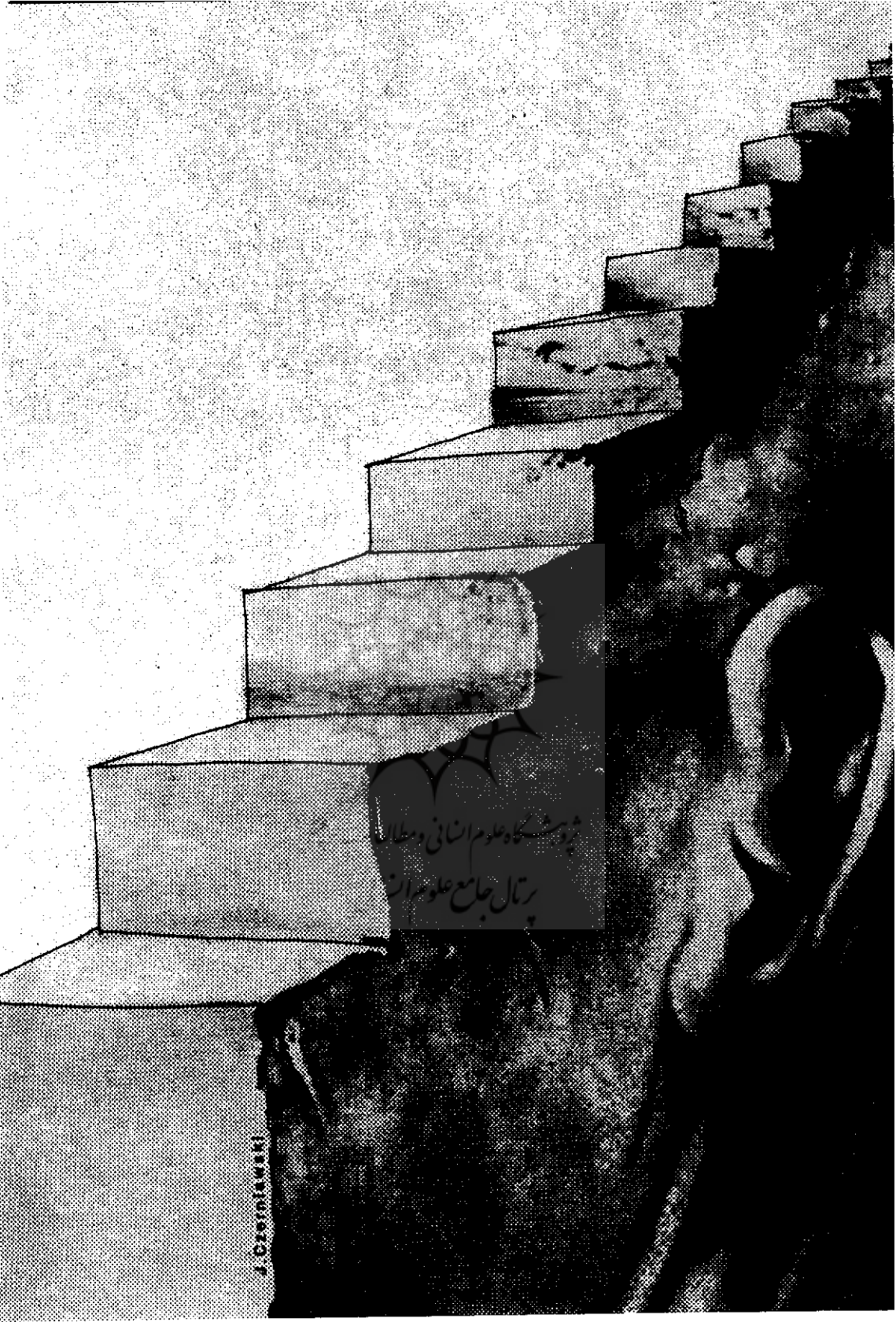
حتی روزنامه قانون که خود چندی بعد در مقام یکی از ارگان‌های اصلی اقلیت دوره پنجم مجلس شورای ملی در مخالفت با خودکامگی رضاخان سردار سپه نقش مهمی ایفا کرد، و نه نیروهای دیگری چون میرزا علی اکبرخان داور و روزنامه مردآزاد او که از همان آغاز کار و بدون کوچک‌ترین تردیدی راه نجات را در دیکتاتوری و تعطیل آزادی‌های سیاسی می‌دیدند، خود در دوره‌ای که شکل دادن به ابزار اصلی مقابله با استبداد یعنی ساماندهی فعالیت‌های حزبی و سیاسی می‌بایست به یکی از وظایف اصلی نیروهای آزادیخواه کشور تبدیل شود از این سخن گفت که

"...مملکت محتاج به اصلاح است و نه به فرقه‌بازی..."^{۲۲} حال آن که این "اصلاح" چنان که تحولات بعدی کشور نشان داد به سامانی مناسب نمی‌توانست برسد مگر به "فرقه‌بازی".

یادداشت

گفتگو ۳۱

- ۱- برای آگاهی از شمهای از فعالیت‌های حزبی این دوره بنگرید به ملک‌الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲، ج ۱، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۱۱۹-۱۲۱ و ۱۳۵-۱۳۰.
- ۲- روزنامه ناهید، ۲۸ حمل ۱۳۰۲.
- ۳- همان، ۲۰ حمل ۱۳۰۲.
- ۴- همان.
- ۵- همان، ۱۲ ثور ۱۳۰۲.
- ۶- حقیقت، ۱۹ حمل ۱۳۰۱؛ به نقل از رحیم رئیس نیا (به کوشش)، آخرین سنگر آزادی، تهران: نشر شیرازه، ۱۳۷۷، صص ۵۵-۱۵۴.
- ۷- همان.
- ۸- همان، ص ۱۵۵.
- ۹- همان، صص ۵۷-۱۵۶.
- ۱۰- همان.
- ۱۱- روزنامه شفق سرخ، ۲۷ حوت ۱۳۰۱. از آقای نصرالله صالحی که نظر نویسنده را بدین نوشته جلب کردند تشکر می‌شود.
- ۱۲- همان.
- ۱۳- روزنامه قانون، ۴ عقرب ۱۳۰۱.
- ۱۴- روزنامه نوبهار، ۲۹ جوزا ۱۳۰۲.
- ۱۵- همان.
- ۱۶- همان، ۵ دلو ۱۳۰۱.
- ۱۷- برای آگاهی از نمونه‌هایی چند از آراء بنگرید به مقالات "اندیشه سیاسی داور و تأسیس دولت مدرن در ایران" و "تجدد اخلاقی: تجربه ایران جوان" به قلم نگارنده در شماره‌های ۲، زمستان ۱۳۷۲ و شماره ۱۰، زمستان ۱۳۷۴ فصلنامه گفتگو.
- ۱۸- آخرین سنگر آزادی، پیشین، ص ۶۸.
- ۱۹- برای آگاهی از نمونه‌ای دیگر بنگرید به مقاله "ارتجاع در بالای ارتجاع" حقیقت، ۵ سرطان ۱۳۰۱، آخرین سنگر آزادی، صص ۶۲-۳۵۶.
- ۲۰- شفق سرخ، ۲۷ حوت ۱۳۰۱.
- ۲۱- همان.
- ۲۲- قانون، ۱۸ قوس ۱۳۰۱.



J. CZERNIAKOWSKI